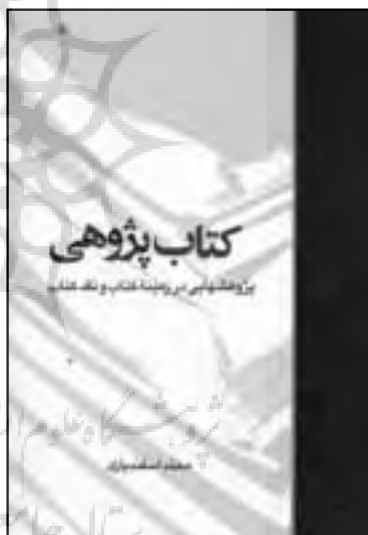


نیم‌نگاهی به کتاب پژوهی محمد اسفندیاری

● کاظم حافظیان رضوی^۱
کتابدار



به معنای مثبت آن که باید گفت همان تأکید خواجه شیراز برای ما کفایت می‌کند که می‌فرماید:

«عیب می‌جمله‌بگفتی، هنرش نیز بگو».

صاحب این قلم، اکنون به روشنی به این حقیقت شیرین واقف است که لطافت گفتار صادقانه را، حتی مدعی نیز درک می‌کند. لذت صداقت در نقد از ابعاد آسایش اندیشه برای دستیابی به جنبه‌های بدیع و نوداشته‌های ارزشمند در روزگار چاپ و نشر در مکاره بازار کتاب است که نصیب اهل آن می‌شود.

من در پی این جمله زیبای نویسنده‌ام که «اگر امروز یک شاخه گل به زندگان تقدیم کنیم، بهتر است تا که فردا یک دسته گل بر گور آنها بگذاریم» (اسفندیاری، ۱۳۸۵، ص ۳۴۰). این نقد همان شاخه گل امروز است که تقدیم آقای اسفندیاری می‌شود.

کتاب پژوهی به زعم نویسنده محترم مجموعه مقالاتی است که در طی بیست سال (۱۳۶۶-۱۳۸۵) نوشته و اغلب در مطبوعات منتشر شده است. آنچه در این نقد مورد توجه است ویرایش دوم کتاب است که در سال ۱۳۸۵ در ۵۰۲ صفحه منتشر و شامل بیست مقاله در حوزه «کتاب و نویسندگی» و ده مقاله درباره «کتاب‌ها و نویسندگان» است. ۳۶۰ منبع در کتابنامه پایان اثر؛ فهرست و ارجاعات فراوان از همین منابع در پانویشت مقالات به نحوی ارزنده و قابل مذاقه ارائه شده است. زیرا واقعاً خواننده را از مراجعه به اصل آثار بی‌نیاز و در عین حال بقدر

■ اسفندیاری، محمد. کتاب پژوهی: پژوهش‌هایی در زمینه کتاب و نقد کتاب. قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۵. ۵۰۱ص. شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۳۵-۴۵-۴

از جمله مزایای سروکار داشتن با اهل کتاب این است که هراز گاهی کتابی را به شما معرفی می‌کنند و خواندن و نظردادن درباره آن را بر تو تکلیف یا می‌فرمایند که لطفاً اگر زحمتی نیست، نقدی بر این اثر بنویسید. اثر آقای محمد اسفندیاری از نوع دوم است. تعطیلات نوروز ۱۳۸۷ فرصت مغتنمی بود برای مطالعه کتاب پژوهی و صد البته با دید انتقادی

کتاب‌سازی و کتاب‌بازی، یک‌شبه نویسنده‌شدن و در سیاهه اهل قلم جای گرفتن، از پدیده‌های دورانی است که بازار بر آثار و افکار حاکم است

از ویژگی‌های مجموعه
مقالات، این است که
خواننده لزوماً همه مقالات
را مطالعه نمی‌کند و
به عبارت دیگر مطالعه
انتخابی یکی از مزایای
این آثار است



تشنگی سیراب می‌نماید. این از جنبه‌های مثبت کتاب‌پژوهی آقای اسفندیاری است که خوانندگان را به دقت در آن دعوت می‌کنم.

نویسنده محترم از مقدمه تکلیف خود را با اهالی کتاب روشن می‌کند؛ که اگر به تقسیم‌بندی کتاب‌های «خوب و بد» معتقد است، چه باید کرد؟ آن را نیز از دیدگاه خود چنین می‌آورد: «چه باید کرد؟ آیا باید کتاب‌های بد را سوزاند؟ هیئات! معلم تاریخ به ما آموخته که کتابسوزی، به کوره‌های آدم‌سوزی ختم شده است. دست قدرت باید از عرصه فرهنگ کوتاه شود، بلکه باید با حجت فرهنگ با ضد فرهنگ ستیزید و شبهه فرهنگ رارسواساخت» (ص ۹).

آثار دیگر نویسنده در حوزه کتابشناسی عبارتند از کتابشناخت، کتابشناسی تاریخ امام حسین (ع)، کتابشناسی توصیفی دکتر علی شریعتی و نقد پارسی که این خود نشان از سابقه ایشان در حوزه کار با کتاب و نشر دارد.

در نشر ما احساس می‌کند. «این همه کتاب که منتشر می‌شود، ظاهر بینان را به اشتباه انداخته که فرهنگ نیز به این اندازه رشد کرده است. حال اینکه بسیاری از این کتاب‌ها هیچ و پوچ است و سطری از فرهنگ در آن نیست. ما اکنون در زیر رگبار کتاب، اما نم‌نم علم، به سر می‌بریم» (ص ۲۲). بدیهی است، کتاب‌سازی و کتاب‌بازی، یک‌شبه نویسنده‌شدن و در سیاهه اهل قلم جای گرفتن، از پدیده‌های دورانی است که بازار بر آثار و افکار حاکم است.

جسارت و شجاعت آقای اسفندیاری زمانی بیشتر آشکار می‌شود که در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات ارتجالی»، جایگاه علامه محمد قزوینی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دکتر علی شریعتی و نهایتاً محمد حجازی را در رده‌بندی اهل قلم که از ابتکارات خودایشان است، مشخص می‌نماید.

لازم می‌دانم ابتدا متذکر شوم که شیوه مطالعه مقالات کتاب‌پژوهی به صورت نامنظم بوده است، چراکه اگر قرار بود این مقالات را در مطبوعات، مطالعه کنم، طبعاً از نظم کتاب، که بنا به سلیقه نویسنده تنظیم شده است، پیروی نمی‌کردم. ضمن اینکه از ویژگی‌های مجموعه مقالات، این است که خواننده لزوماً همه مقالات را مطالعه نمی‌کند و به عبارت دیگر مطالعه انتخابی یکی از مزایای این آثار است.

نگارنده قصد خلاصه‌نویسی و نقد تک‌تک مقالات را ندارد، بلکه هنگام مطالعه مقالات، نکاتی که ضروری باشد، ذکر خواهد شد.

در دو مقاله «ادبیات ارتجالی» و «از بهر خدا منویس» دغدغه نویسنده بازکاوی و جلوگیری از نوشتن و نویسندگی «ولنگوار» است که وجود آنرا

قلم انتقادی و شیوای آقای اسفندیاری به‌ویژه زمانی که استناد می‌کند و مطالبش را با چاشنی نوشته‌ها و گفته‌های بزرگان می‌آمیزد، آدمی را به تحسین و می‌دارد

«علامه محمد قزوینی فقط محقق است. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب محقق و نویسنده است. دکتر علی شریعتی متفکر و نویسنده است. محمد حجازی فقط نویسنده است» (ص ۲۸).

در این خصوص باید فقط به این بسنده کرد که «در مثل مناقشه نیست!» وگرنه چنین تقسیم‌بندی، جای بحث بسیار دارد. البته لازم است اشاره کنم که نویسنده با حسن نیت کامل این مطلب را نوشته‌اند. با توجه به تأکید آقای اسفندیاری، بر دقت در حروفچینی، شایان ذکر است که در صفحه ۳۱ عنوان کتاب «فقر تاریخگری» پوپر، «فقر تاریخگیری» چاپ شده است، که صرفاً جهت تذکر نقل می‌شود؛ همچنین ارائه آمار نشر تحت عنوان «کنون» و براساس منابع سال ۱۳۵۶ (یعنی ۳۰ سال پیش)، سال ۱۳۷۲ (یعنی ۱۳ سال پیش) و سال ۱۳۶۰ (یعنی ۲۵ سال پیش) جای تأمل دارد (ص ۳۵).

نتیجه‌گیری آقای اسفندیاری از صغرا و کبرای مقاله «از بهر خدا منویس» تذکری است به‌ویژه به نویسندگان کتاب‌ها و مطالبی که با موضوع دین (به‌خصوص اسلام) منتشر می‌کنند، که این تذکر ضرورت دارد. بدون شک، نوشتن در حوزه دین بدون توجه به جنبه‌های اساسی آن «و‌اویلاست». در پایان مقاله آمده است: «به آنها که برای خدمت به دین می‌نویسند، اما از صلاحیت کافی برخوردار نیستند، باید گفت برای خدمت به دین ننویسید. اینها می‌گویند که ما از بهر خدا می‌نویسیم، و من عاجزانه می‌گویم از بهر خدا ننویسید» (ص ۴۶).

در مقاله «از بیشترنویسی تا بهترنویسی» نویسنده با ارائه مثال‌های فراوان - به‌عنوان شاهد - در صدد است که بیشترنویسی را با بی‌محتوانویسی برابر قلمداد کند؛ البته بهتر بود در این زمینه، درباره برخی بیشترنویسان دوران که از کوله‌باری از معرفت و جهان‌بینی برخوردار هستند، تأمل بیشتری می‌شد. به‌عنوان نمونه می‌توان از نویسندگان معاصر زنده یاد دکتر علی شریعتی و استاد علامه محمدرضا حکیمی یاد کرد که هر دو دارای آثار فراوان و بالارزشی هستند. زنده یاد نادر ابراهیمی نیز - در مسیر کار و علاقه خویش - زیاد و خوب نوشت؛ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب به‌زعم خود نویسنده از

پرکارترین و برجسته‌ترین‌های روزگار خویش بود. در حوزه نوشتن مقاله‌های ارزشمند، حیف است از اندیشه و از بزرگواری عبدالحسین آذرنگ که بسیار می‌نویسد و قابل؛ یاد نکنم. مثال‌ها را به این جهت آوردم که بردقت در قضاوت، تأکیدی داشته باشم وگرنه آنچه در مقاله آقای اسفندیاری مطرح شده، بابتی گشوده و در روزگار ما قابل بحث است؛ چراکه در برخی نوشته‌ها، همان روال «بُیْر و بچسب» برقرار است.

قلم انتقادی و شیوای آقای اسفندیاری به‌ویژه زمانی که استناد می‌کند و مطالبش را با چاشنی نوشته‌ها و گفته‌های بزرگان می‌آمیزد، آدمی را به تحسین و می‌دارد. در مقاله «بازنویسی بهتر از بسیارنویسی» نیز، به‌انهایی که دستی در نوشتن دارند، نصایح و پندهایی ارائه می‌کند. من با مطالعه این‌گونه نوشتن‌ها بیم آن دارم که این ملت شفاهی را، همچنان از کتبی‌شدن بترسانیم؛ در مقاله بازنویسی بهتر از بسیارنویسی می‌خوانیم «نویسندگان را به اتهام کتاب‌هایی که نوشته‌اند مجرم نمی‌شمارند، بلکه به ارتکاب کتاب‌هایی که سرسری نوشته‌اند محکوم می‌کنند» (ص ۶۵). حال اگر از وجود واژه «محکوم» در جمله بگذریم، با این ضرب‌المثل که «دیکنه نانوشته غلط ندارد»، چه کنیم.

در پانویس صفحه ۶۵ کتاب غلطی چاپی از قلم افتادگی ملاحظه شد. «اگر می‌توانستم آثارم را از [نو] بنویسم، بی‌تردید بهتر از آنچه هست می‌نوشتیم».

در مقاله «مهلتی بایست تا خون شیر شد؛ بحثی در کتاب‌های شاهکار»، به‌نظر می‌رسد نگاه نویسنده محترم درخصوص خلق شاهکار و اشاره به این مطلب که امروزه خلق چنین آثاری با وجود امکانات عدیده کند و یا متوقف‌شده است، با کمی بی‌انصافی همراه است. اجازه می‌خواهیم نکته‌ای را عرض کنم، آیا ما توان مطالعه، اشراف و ارزیابی آنچه در جهان - به‌ویژه در حوزه ادبیات و علوم اجتماعی - انتشار می‌یابد را با همه امکانات موجود داریم؟ تا بتوانیم درباره شاهکارها اظهارنظر کنیم؟ پاسخ از نظر بنده بدون شک، منفی است.

خوشبختانه در اواخر مقاله، آقای اسفندیاری در چهارمین توصیه و تذکر خود، اشاره‌ای دارند که کمی

نتایج مقاله را تلطیف می‌کند: «چهارم اینکه نباید به امید بی‌نقص بودن یک کتاب، تألیف آن را همواره به تأخیر انداخت و کش داد. زیرا اگر نویسندگان می‌خواستند کتاب‌هایشان خالی از هر کاستی و نادرستی باشد، اکنون هیچ کتابی در دست نداشتیم» (ص ۹۵).

به نظر می‌رسد، نویسنده محترم بحثی را در مقاله خود آغاز می‌کند و در بندها و صفحات نخستین بر آن تأکید می‌کند، ولی در بندها و صفحات پایانی تغییر عقیده می‌دهد. قضاوت را به عهده خوانندگان عزیز می‌گذارم، شاید حقیر اشتباه کرده باشد.

در مقاله «حقوق خواننده: توصیه‌هایی به نویسندگان و ناشران» سعی می‌شود در ابتدا حقی برای خواننده تصور و از آن دفاع شود. توصیه‌هایی به نویسندگان و ناشران، برای رعایت این حق می‌شود و در مقابل واژه «حق‌التألیف» انتظار وجود واژه «حق خواننده» نیز مطرح می‌شود. با خوشبینی چنین نتیجه می‌گیرم که هم نویسنده هم ناشر هم کتابدار و کتابخانه، همه و همه در پی حق خواننده هستند که به چنین زحمت جانفرسایی در جامعه — یعنی نشر به معنی عام — تن می‌دهند. این نظر توصیه‌های آقای اسفندیاری را رد نمی‌کند.

در ادامه به نکته‌ای که در پانویس صفحه ۱۰۹ ذکر شده است، اشاره می‌کنم. در این پانویس آمده است: «گفتنی است که اولاً با حساب اجدد چیزی ثابت نمی‌شود؛ اینگونه سخن گفتن، آن هم در بحثی که در طول تاریخ — قبل و بعد از اسلام — دارای منابع و مدعیان فراوانی است؛ کمی بی‌ملاحظگی است؛ بهتر است که شرحش را به اهلش (دانشمندان علم‌حروف و عدد) واگذاریم.

در مقاله بعدی با عنوان «کتاب استاندارد: طرح و پیشنهاد به دست‌اندرکاران کتاب»، بیشتر تلاش می‌شود شرایطی بوجود آید که سدی در مقابل امر خلاف در حوزه «کتاب» ایجاد شود و از حیث محتوا و شکل خلق، آثار مطلوب منتشر و توزیع شوند. نویسنده پیشنهادات ارزنده‌ای در این خصوص ارائه کرده است. درج اظهارنظرهای برخی از نویسندگان و اندیشمندان حوزه کتاب — در پایان مقاله — نیز تأکیدی بر گشودن باب «کتاب استاندارد» در سرزمین ماست.

درباره مقاله «هنر نوشتن»، اجازه دهید فقط توصیه کنم این مقاله را بخوانید؛ قرار نیست حتماً در ذیل هر مقاله‌ای، نقدی یا نظری بر آن بنویسم. می‌گویند: «حرف زدن عادت است، گوش دادن هنر» و گاهی باید گفت: «خواندن عادت است، توصیه کردن وظیفه، نظرها را شنیدن و خواندن هنر».

پس از مطالعه دو مقاله «دیکته و انشاء» و «عمومی کردن علم»، به این جمع‌بندی رسیدم که «عمومی کردن علم» در جایگاه والاتری برای خواندن و اندیشیدن قرار دارد و در یادداشت‌های خود به همین بسنده کردم. در دو قرن اخیر و شاید تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه، بحث عمومی کردن علم از جمله مباحث مطرح در بین اروپائیان بود و فقط گروهی که دانایی مردم را با والایی جامعه هم‌سنگ می‌دانستند، کارهایی شایسته انجام دادند. آقای اسفندیاری به این تلاش‌ها، نگاهی درخور داشته است.

نویسنده در مقاله «از ویراستاری تا ویرگولاستاری»، بیشتر بر جدی گرفتن ویراستاری در شکل واقعی آن تأکید می‌کند. در این مقاله به آثار منتشرشده در حوزه ویراستاری — به‌ویژه توسط نشر دانشگاهی — و تلاش‌های انجام شده، اشاره نشده است. در ادامه همین مقاله، مطلب دیگری با عنوان «ویرایش بهانه غلط در نگارش» آمده است که بیشتر به درد دل ویراستاران درباره برخی نگارش‌های پریشان‌نویسندگان می‌ماند.

ویرایش و ویراستاری از دیگر مشکلات حوزه نشر در کشور ماست. گروهی از اصحاب معنی، ویراستاری را توهینی به خود و آثارشان تلقی می‌کنند و گروهی دیگر منکر وجود فردی هستند که بداند و بتواند در زمینه کار آنها اظهار نظر کند. این دیگر از بیماری‌های جامعه‌ای است که زیادی از دانش‌ورزی، ورزیده شده است. بگذریم.

«به‌سوی نهضت کتابخوانی: پیشنهاد به دست‌اندرکاران کتاب» چهاردهمین مقاله کتاب است که با یک آمار تکراری غیر قابل پذیرش آغاز می‌شود. لازم است بنویسم با آنچه امروز به عنوان محمل اطلاعاتی مطرح است، باید به آمارهای مطالعه‌ای، با دیده شک و تردید نگریم.

به نظر می‌رسد، نویسنده محترم بحثی را در مقاله خود آغاز می‌کند و در بندها و صفحات نخستین بر آن تأکید می‌کند، ولی در بندها و صفحات پایانی تغییر عقیده می‌دهد

در مقاله «عمر علمی»، نویسنده با ارائه عالی ترین نمونه های کاستی در کتابخوانی جامعه، آنجا که به تحلیل وضع نظام سرمایه داری و کتاب می رسد، به بیراهه می رود

توجه داشته باشید؛ قبل از اعلام آمارهای مربوط به «مطالعه»، ابتدا باید واژه مطالعه تعریف شود. اینکه مطبوعات و دیگر رسانه ها بر کمبود مطالعه و یا فقدان علاقه به مطالعه در جامعه ایران تأکید دارند، خوب است؛ اما نه تا این حد که قبول نداشته باشیم آثاری در کشور ما ترجمه، تألیف و چاپ شده اند و در مدت چند ماه به چاپ های چندم رسیده اند. آثار خوب به سرعت جای خود را پیدا می کنند و مردم آنها را دست به دست می گردانند. شاید بتوان به واقعیت دیگری نیز اشاره کرد و آن گرفتاری های عدیده مردمی است که مخاطبان نوشته ها هستند و فرصت مطالعه کمی دارند. برای مثال نگاه کنید به معلمی که لذت مطالعه را می داند، ولی مشکلات تأمین حداقل زندگی بر لذت خواندن در زندگیش غالب آمده است. در پایان مقاله می خوانیم «تلویزیون، ماهواره، رایانه و اینترنت رقبا ی قوی برای کتاب هستند»، بنده فکر می کنم، اینها رقیب نیستند، قوی هم نیستند. اینها در کنار کتاب راه خودشان را می روند و کار خودشان را می کنند. به عنوان شاهده ی بر این مدعا می توانید نگاهی به جوامع کتابخوان دارای ماهواره، تلویزیون و اینترنت بیندازید. کدام یک از این جوامع از شمارگان کتاب هایشان کاسته شده است؟ آمارهای چاپ و نشر (کاغذی و الکترونیکی) نمایشگاه کتاب فرانکفورت را ملاحظه کنید. گفته های آقای اسفندیاری را قبول دارم به شرطی که بپذیرند مشکل جای دیگری است. راهکارهای نویسنده محترم پیشنهادی است و نه تحلیلی. بحث کتابخوانی بسیار کامل تر از آن است که به زعم ایشان به دلیل چشیدن «طعم کتاب» باشد؛ به قول قدیمی ها درد جای دیگری است.

در مقاله «عمر علمی»، نویسنده با ارائه عالی ترین نمونه های کاستی در کتابخوانی جامعه، آنجا که به تحلیل وضع نظام سرمایه داری و کتاب می رسد، به بیراهه می رود؛ شاهد این مدعا جوامعی هستند که در عین حاکمیت نظام سرمایه داری، دارای بیشترین آمار چاپ و نشر و خواندن در محیط دانشگاهی و همچنین فعالیت های علمی مبتنی بر خواندن هستند. شمارگان چند صد هزار جلدی و گاهی میلیونی آثار، صرفاً به خاطر داشتن زبان پر خواننده نیست، تأثیرگذاری آثار بر تغییر رفتارها،

کردارها و تصمیم گیری ها نیز قابل توجه است. مقاله «شب قدر و کتاب» از خواندنی ترین مطالب این مجموعه است. باید به نویسنده برای چنین توفیقی — نوشتن چنین مقاله ای — تبریک گفت. ایشان در این مقاله، نکات ارزنده ای را به جامعه گوشزد می کند. این مقاله در ترغیب نسل جوان جامعه به مطالعه، بسیار موثر است!

در مقاله «سوگندنامه نویسندگان مسلمان»، ای کاش نویسنده فقط مسلمانان را ملزم به رعایت مقاد آن نمی کردند، با توجه به نکات مثبت فراوانی که در این سوگندنامه ابتکاری آمده است، چه اشکالی دارد که همه نویسندگان هموطن ما — یا در جهان امروز — به این اصول وفادار باشند؟!

نویسنده در مقاله ای با عنوان «رنجنامه دانشوران و هنرمندان» اهتمام ویژه ای، به رنجی که دانشمندان و هنرمندان متحمل شده اند، داشته است؛ اما هدف و انگیزه از نوشتن مشخص نیست، بهتر بود بیشتر توضیح می دادند.

یادمان باشد ما در عصری زندگی می کنیم که برای نویسندگان و هنرمندان — در دنیایی که آنها را به خاطر نقشی که در تولید سرمایه و دارایی فکری دارند، قدر می نهند — سالهاست حق تألیف، حق تحقیق و حقوق گوناگون دیگر در نظر گرفته می شود. پس چرا باید به این حقوق اشاره نکنیم و جوانان را در به دست آوردن آنها تشویق و اولیاء جامعه را در انجام آن، تشویق نکنیم.

آنچه مطرح شد چیزی از ارزش زحمات نویسنده محترم در گردآوری اشعار نوشته های رنجنامه نمی کاهد. پیشنهاداتی است که نسل امروز ما بدان بیشتر نیاز دارد؛ شاید درآمد یک دلار فروش به مراتب بیشتر از یک استاد دانشگاه باشد، اما منزلت وی خیر.

در مقاله «کلیشه در رابطه با» نکته سنجیده ای وجود دارد که با ظرافت مطرح می شود و نویسندگان باید به آن توجه داشته باشند؛ به ویژه اصحاب رسانه در کاربرد این گونه ترکیبات دقت بیشتری نمایند. به همین منظور به صفحه ۱۴۸ «فرهنگ درست نویسی سخن» استاد انوری مراجعه کردم، نظر ایشان نیز موافق نظر آقای اسفندیاری بود. اما چرا در

این مقاله واژه «گرته‌برداری» همه‌جا «گرده‌برداری» آمده است - حتی در شرح واژه در پانویس - یقیناً غلط چاپی است.

مقاله «حشو قبیح» را بسیار جامع و بدیع یافتیم. شاید اگر این مقاله متعلق به فرد کتابسازی بود، حتماً آن را به کتابی جداگانه تبدیل و منتشر می‌کرد. پیشنهاد نویسنده در پایان مقاله، درخصوص تحقیق بیشتر درباره حشو قبیح و انتشار کتابی در این باره، وظیفه را بر علاقه‌مندان گوشزد می‌کند. پیشنهاد می‌شود، خود ایشان با اشراف و دقتی که در این خصوص دارند، کار را به سرانجام برسانند.

با توجه به دانش کم خود در حوزه علم بلاغت، از این مقاله بسیار بهره بردم و در سرتاسر نقد حاضر نگران آن بودم که من نیز دچار کاربرد حشو قبیح شوم، شاید هم شده‌ام. «حشو قبیح» نکات ارزنده بسیاری دارد و همت نویسنده مشکور باد. این مقاله بلندترین مقاله کتاب بوده و گریزی از این بلندنویسی نبوده است.

بخش دوم کتاب به «کتاب‌ها و نویسندگان» اختصاص یافته است.

نخستین مقاله بخش دوم کتاب به مقاله‌ای با عنوان «یک شاخه گل: ارجمانه دکتر عبدالحسین زرین کوب» اختصاص یافته است. قبل از پرداختن به کتاب، خاطره‌ای از دوره دانشجویی خود در رابطه با استاد عبدالحسین زرین کوب ذکر می‌کنم. در سال ۱۳۵۳، به لطف خانم نوش‌آفرین انصاری - مدیر گروه کتابداری دانشگاه تهران - استاد زرین کوب برای سخنرانی به دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، دعوت شده بود و نگارنده نیز که دانشجوی همان دانشگاه بودم، با توجه به آشنایی دیرینه با نام و آثار استاد بزرگوار در انتظار دیدار ایشان بر در ورودی دانشگاه ایستاده بودم. استاد آمدند و بحثی را در باره «تربیت و تاریخ و نقش کتاب» باز کردند و دانشجویان را به یادگیری مداوم تشویق کردند. یاد باد آن روزگاران یاد باد. چه دانشگاهی داشتیم! آنچه آقای اسفندیاری در پاسداشت مقام دکتر زرین کوب آورده‌اند، همه باارزش و قابل خواندن، کاش همیشه ارج‌گزاری بر بزرگان با بهره‌گیری از آثارشان همراه باشد. نویسنده در ارج‌نامه متنی نو را تدوین کرده

است که حیفم آمد، در این یادداشت آنرا نیاورم. بیم آن دارم که کتاب را نخوانید و این نوشته از دستتان برود.

«... زرین کوب را می‌توان قله نقد ادبی در ایران به‌شمار آورد و بزرگترین مورخ اندیشه‌ها و ادبیات. و اگر نخواهیم او را در یک جمله وصف کنیم، باید گفت که «مرجع تحقیق دانشوران» است. کتاب‌ها و مقاله‌های او، که همگی خواندنی و ماندنی است، در حوزه ادبیات، تاریخ، تصوف‌شناسی، شرح‌حال‌نگاری و اسلام‌شناسی است و او در این پنج موضوع هر چه نوشته، تأمل برانگیز و جدی است.

در یادداشت‌ها و اندیشه‌ها» و «دفتر ایام» این مرد «نه شرقی، نه غربی، انسانی» بنگرید که چنان «تاریخ در ترازو» نهاد و «بحر در کوزه» ریخت و «با کاروان حله»، «از گذشته ادبی ایران» گذشت. از «ارسطو و فن شعر» آغاز کرد و پس از «آشنایی با نقد ادبی»، سال‌ها به «نقد ادبی» پرداخت و با «سیری در شعر فارسی» نیک نمایاند که «شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب» چیست. «از چیزهای دیگر» نیز گفت و در سفت: از «فرار از مدرسه» تا «کوچه رندان» و «سر نی» در آن. رفته رفته «در قلمرو وجدان» سکونت گزید و «جستجو در تصوف ایران» را آغاز کرد و چون به مقصد نرسید، به «دنباله جستجو در تصوف ایران» پرداخت تا «ارزش میراث صوفیه» را شناخت و شناساند. «با کاروان اندیشه» به «تاریخ ایران بعد از اسلام» نقب زد و در «تاریخ مردم ایران» غوطه خورد و سپس خود را در «روزگاران» غرق کرد. البته با «دو قرن سکوت»، «نقش بر آب» زد؛ اما با تصفح «کارنامه اسلام» و سفر در «بامداد اسلام» به «اسلام در نقش فرهنگ و سیاست» دست یازید؛ دست مریزاد و آفرین! سرانجام «با پیر گنجه در جستجوی نا کجاآباد» رفت و «شعله طور» را به دست آورد و با «نردبان آسمان» می‌خواست «صدای بال سیمرغ» را بشنود که ناگهان نردبان شکست؛ نه، دلش شکست. و چون خدایش گفته بود من به نزد شکسته دلانم، با همان «نردبان شکسته»، «پله پله تا ملاقات خدا» رفت و «انسان الهی» را دید و «حکایت همچنان باقی» (ص ۳۳۱ و ۳۳۲).

و با صداقت و شجاعت در پایان مقاله می‌نویسد:

مقاله «حشو قبیح» را بسیار جامع و بدیع یافتیم. شاید اگر این مقاله متعلق به فرد کتابسازی بود، حتماً آن را به کتابی جداگانه تبدیل و منتشر می‌کرد

شاید یکی از دلایلی که در کشور ما نقد مساوی با بیان نکات ضعف و منفی اثر تلقی می‌شود و نقدپذیری هم معمول نیست، توهین‌ها و تندروی‌های ناخواسته در انتقادات باشد

«آری، این چنین است زرین کوب — هر که با سرانگشت دقت آثار زرین او را ورق بزند، در آن جز خدا و حقیقت نمی‌بیند. اگر نمی‌بیند، دیده خویش را باید چاره‌جوید» (ص ۳۴۰).

ذوق و پی‌گیری آثار استاد زرین کوب به وسیله نویسنده کتاب پژوهی بسیار جالب است و نگاه به آثار و تداوم آنها ضروری.

مقاله «مرجع تحقیق: ارجنامه شیخ عزیزالله عطاردی» نیز ادای دینی به فرهیخته حوزه کتاب، از اهالی خراسان است. مقاله، نهایت ارج نهادن به حریم فرهنگ مردان روزگار ماست. قلم آقای اسفندیاری زیباتر و پربارتر از آن است که در بزرگداشت انسان‌های گرانسنگ چیزی از آن بیفتد و به قول معروف بگوییم: این قسمت از قلم افتاده است. خیر، همه مطلب به نیکویی آمده است. فقط باید آنها را خواند، تا فهمید کتابخوانی آگاهانه چه با آدمی می‌کند. دریغ که مناسبت نوشته‌ها را در جایی از کتاب نیاورده‌اند که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

«فرآیند و برآیند دانشنامه امام علی (ع)»، مقدمه کتابی با عنوان «دانشنامه امام علی (ع)» می‌باشد که توسط ایشان نوشته شده است. در این مقاله نویسنده درباره وضعیت نشر دانشنامه، تعداد مقالات، شیوه تنظیم و تدوین مدخل‌ها، سیر مراحل تهیه، سفارش، ارزیابی و ویراستاری مقالات دانشنامه سخن می‌گوید و نهایتاً به شرح پاره‌ای از ویژگی‌های دانشنامه از جمله نوآوری، تفصیل، تتبع و استناد، عدم اقتصار به نهج البلاغه، زبان علمی و عنایت به مسائل و مقتضیات عصر حاضر پرداخته است.

«دانشنامه امامت به گزارش اهل سنت» نیز مقدمه کتاب دیگری است در همین باب (دانشنامه نویسی)، که با مسؤلیت آقای اسفندیاری تهیه شده است، و در «کتاب پژوهی» آمده است.

«ترجمه حدیث و ترجمه الحیاه» عنوان نقدی است که نویسنده محترم بر کتاب گرانسنگ «الحیات»، ترجمه مرحوم احمد آرام نوشته است. باید اذعان کرد که همه دقت و اصول یک نقد منقح و مؤدب در این نقد رعایت شده است. این نقد ضمن نقد کتاب الحیات، مطالب خواندنی بسیاری درباره

ترجمه آثار حدیثی و قرآنی دارد که مطالعه آن را به علاقمندان این حوزه، توصیه می‌کنم.

مقاله بعدی با عنوان «اهتمامی با اهمیت: سیری در دایره‌المعارف تشیع»، نقدی است بر دایره‌المعارف تشیع که با اهتمام احمد صدر حاج‌سیدجوادی، کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی و از سوی بنیاد اسلامی طاهر منتشر شده است. مدخل‌های دایره‌المعارف از نظر محتوایی نقد شده است. در این مقاله مشکلات و بی‌دقتی‌هایی وجود دارد که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

- عدم یکدستی در شکل نوشتن. در صفحه ۳۹۶ سطر ۱۱ «علی (ع)» و در همین صفحه سطر ۱۶ «علی - ع -» آمده است.

- در بند (۱۸)، مطلب مربوط به «ابوبکر بن ابی قحافه» و بقیه مطلب تا بند ۲۲، مشخص نیست مطالب به مبحث ابوبکر مربوط است یا مدخلی دیگر مدنظر می‌باشد؛ اگر مربوط به ابوبکر است، شماره‌گذاری بندهای بعدی از ۱۸ تا ۲۲ ضرورتی ندارد.

- در بند (۳۰)، مطالب با وجود اهمیت بسیار، بدون ذکر منبع آمده است. عنوان «اهتمامی با اهمیت» هم با اشارت «حشو قبیح» کمی باید با احتیاط آمده باشد.

«درنگی در فرهنگ شاعران زبان پارسی»، عنوان نقد اثری با عنوان فرهنگ شاعران زبان پارسی، از انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، سال ۱۳۶۸ می‌باشد. در فرهنگ نقد و نقدنویسی انتظار می‌رود، رعایت ادب و احترام در هر شرایطی رعایت شود. متأسفانه در این نقد، ناقد محترم بسیار تند و حتی تا مرز بی‌احترامی پیش می‌رود. برای مثال: «... حال باید پرسید که دستبرد زدن به کتاب‌های دیگران و رونویسی از آن را «از رونویسندگی» می‌نامند و یا «نویسندگی»؟» (ص ۴۱۴)؛ یا در جایی دیگر: «... موجب تأسف است که نویسنده‌ای نامدار، برای نگارش شرح حال برخی شاعران، که ده‌ها مأخذ درباره آنها موجود است، به پخته‌خواری رو آورد و از آنچه دیگران در کتاب خویش آورده‌اند، بدون کم و کاست، رونویسی کند» (ص ۴۰۹). با اینکه انتقادات وارد است و ناقد با دقت همه اثر را موشکافی کرده

است، اما نگارنده این سطور به همهٔ فرهیختگانی که به کار نقد می‌پردازند، توصیه برادرانه دارد تا رعایت ادب را بکنند؛ حتی نسبت به آنانکه بی‌محابا به آثار دیگران دستبرد می‌زند. شاید یکی از دلایلی که در کشور ما نقد مساوی با بیان نکات ضعف و منفی اثر تلقی می‌شود و نقدپذیری هم معمول نیست، توهین‌ها و تدروی‌های ناخواسته در انتقادات باشد.

«از نهج البلاغه اول تا نهج البلاغه دوم» عنوان نقد کتاب نهج البلاغه الثانی است. در این مقاله اطلاعات با ارزشی دربارهٔ نهج البلاغه و شیوه گردآوری کلام مولی‌الموحدين علی (ع) ارائه شده است. جنبه‌های انتقادی و پیشنهادی نویسنده به قدری قابل توجه است، که ویرایش مجدد اثر را ضروری می‌نماید.

«گزیده‌خوانی از روضه‌الفریقین» بخش دیگری از کتاب پژوهی و سنتی است بدیع. این شیوه گزیده‌نویسی را بسیار پسندیدم و به خوانندگان محترم نیز توصیه می‌کنم، حتماً این متن را بخوانند. نقد حاضر ضمن شناساندن کتاب روضه‌الفریقین، گلچینی از مطالب کتاب را در اختیار او قرار می‌دهد. اجازه می‌خواهم دو مورد از گزینه‌ها را برای آشنایی خوانندگان ذکر کنم:

«قال الله تعالی: و قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا. اگر حضرت عزّت [را] چیزی بودی عزیزتر از علم، مهتر را - صلوات الله علیه - گفتمی آن از من خواه. هیچ گوهری نبود در خزینة غیب عزیزتر و روشن‌تر از علم، و هیچ چیز نبودتاریک‌تر از جهل» و

«جهل مانند سریشم است، به هر چیز برسد، در او آویزد؛ و علم چون سیماب [جیوه] است و سیماب را بی‌بند نتوان داشت. روضه‌الفریقین از آثار قرن پنجم هجری است» (ص ۴۶۱).

«گزارشی از کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران» آخرین مقاله مجموعه حاضر می‌باشد. در این نوشته چکیده‌ای از آخرین اثر جلال آل احمد «در خدمت و خیانت روشنفکران» ارائه شود.

پایان کتاب کار بسیار مثبتی است. در پایان باید اذعان کنم که کتاب پژوهی اثری پر بار، برخی از مقالات آن گیرا، جذاب و دقیق در نقد آثار، و دارای مقالاتی متفاوت در حوزه کتاب و نویسندگی است. خواندن آن را، به‌ویژه به دلیل نگاه و بهره‌گیری بدون حب و بغض نویسنده از آثار گوناگون ادب ایران و جهان توصیه می‌کنم.

ناقد به پاس فرصتی که برای مطالعه کتاب پیش آمد، خدا را شکر می‌کند و سپاس خود را به محضر نویسنده محترم تقدیم می‌دارد.

بی‌نوبت:

نکاتی چند دربارهٔ «کتاب پژوهی»
 (۱) عنوان کتاب این انتظار را در خواننده ایجاد می‌کند که پژوهش‌هایی دربارهٔ کتاب مطالعه کند، که حاصل و نتیجه تحقیقاتی میدانی یا کتابخانه‌ای

کتاب پژوهی اثری پر بار،
 برخی از مقالات آن گیرا،
 جذاب و دقیق در نقد
 آثار، و دارای مقالاتی
 متفاوت در حوزه کتاب و
 نویسندگی است